

چگونگی اعدام «حافظ رند شیراز»؟!

آیا حافظ در پایان عمر خود پیرو آئین مهر و اوستا شده بود؟

۲۰ مهرماه روز بزرگداشت حافظ

سیاوش اوستا(دکترحسن عباسی)

محمد گلندام که از شاگردان و مریدان حافظ بوده است و تمامی غزلیات وی را جمع آوری و نشر داده است در مقدمه غزلیات از حافظ بعنوان شهید یاد میکند که در پی فتوای فقها به قتل رسیده است!

در کتاب عرفات العاشقین نوشته امیر تقی الدین اوحدی میخوانیم که آنگاه که ماموران حکومت در پی فتوای فقها و حکم قوه قضاییه به خانه رند شیراز حمله نمودند تا وی را بازداشت نموده و بقتل برسانند، بانوان خانه حافظ، تمامی آثار و نوشته های وی را در چاه ریختند تا بدست ماموران نیفتند.

شمس الدین محمد حافظ شیرازی که در کودکی قرآن را حفظ نموده بود لقب حافظ را مثل دهها شخص دوران خود، بدست آورد! حفظ تمامی قرآن عادت شده بود که کودکان در ۸ - ۱۰ و یا ۱۲ سالگی آن را وظیفه می دانستند و در این سن و سال تمامی قرآن را از بر میخواندند و به دیگران آموزش میدادند. شمس الدین محمد در کودکی همراه با فراگیری علم و دانش و آموزش قرآن، در یک نانوایی نیز کار میکرد و به کار خمیرگیری مشغول بود.

حافظ از همان نوجوانی بعنوان «رند شیراز» مشهور شد و این بخاطر زیرکی و ذکاوت وی بود، از سویی حافظ ساکن محله شیادان شیراز بود که تقریباً مرکز شهر آنزمان محسوب میشد و بچه های آن محله بسیار زیرک و رند و با هوش بودند.

«رند» در لغت بمعنای زیرک، هوشیار، آگاه به اسرار پنهان و واقف به علوم بسیار می باشد و نیز به کسی گفته و میگویند که درونش پاکتر و پرهیزکارتر از ظاهرش باشد.

چنانکه برخی از مورخین نوشته اند و از غزلیات حافظ برداشت می شود حافظ در نوجوانی عاشق دختری بنام «شاخ نبات» میشود که دختر پیشنماز محل بوده است و در همین هنگامه عاشقی، رشد می کند ولی شوربختانه ملای محل دختر خود را عروس می کند و شمس الدین محمد در عشق نوجوانی خود شکست می خورد.

از سویی دیگر استقبال مردم و خردمندان از غزلیات زیبای حافظ در سراسر جهان پارس زبان آن دوران از هند تا ایران و عراق موجب بروز حسادت ملاها و فقها علیه حافظ میشود و آنان را بجایی می کشاند تا از هر بیت و غزل او سندی بیابند برای محکوم نمودن و تکفیر «رند شیراز».

سلطان احمد جلایر حاکم بغداد که با غزلیات «رند شیراز» آشنا شده بود از وی دعوت می کند تا به دربار او رفته و شب شعری، برگزار کند. حافظ که بر خلاف سعدی اهل سفر و راه دراز نبود از شاه بغداد پوزش می خواهد و دعوت را رد می کند:

شاهها

جلوه حسن دل می برد از شاه؛ گدا

چشم بد دور که هم جانی و هم جانی

گر چه دوریم، بیاد تو قدح بیگیریم

بعُد منزل نبود در سفر روحانی

محمود شاه پنجمین پادشاه همنی دکن هند نیز هزینه سفری راب رند شیراز میفرستد و از وی رای شب شعری در هند، دعوت می کند. شمس الدین محمد، هند را به بغداد ترجیح داده و کفش و کلاه می کند تا به هند برود، اما تا از بندر هرمز به کشتی می نشیند با طوفانی شدن دریا مواجه گشته و از سفر به هند پشیمان میشود. «رند شیراز» غزلی را بعنوان سپاسگزاری و پوزشخواهی برای محمود شاه به هند می فرستد:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد

بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد

شکوه تاج سلطانی و بیم جان درو درج است

کلاهی دلکش است اما بدرد سر نمی ارزد

بس آسان می نمود اول غم دریا بیوی سود

غلط گفتم که هر موجش بصد گوهر نمی ارزد

هر چه نفوذ کلامی حافظ در جهان آن دوران بالاتر می رفت حسادت فقها نسبت به این رند شیراز نیز بیشتر میشد:

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ؟
قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست

از سوی دیگر حافظ نیز بیش از پیش به نادانی، تزویر و بی پایه بودن افکار فقها پی می برد و کم کم از آنها و اندیشه های آنها جدا میشود و در غزلیات خود به افشای آنها می پرداخت:

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی
من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

همانطور که آرام آرام، شمس الدین محمد «رند شیراز» از افکار و عقاید فقها و ملایان دوران خود جدا و دور میشود، بسوی یک اندیشه جایگزین نیز نزدیک میشود، و در سروده های خود اعتراف می کند که در ابتدا از حقایق آگاه نبود تا اینکه در پی آشنایی با اندیشه هایی دیگر در معنی بر او گشوده شده است:

اول از تحت و فوق وجودم خیر نبود
در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم
آن روز بر دلم در معنی گشوده شد
کز ساکنان درگه «پیر مغان» شدم
از آن زمان که فتنه چشمت بمن رسید
ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم

در پی توطئه های ملایان، بارها و بارها حافظ از شیراز رانده شد و او را تبعید نمودند:

گر از این منزل غربت به سوی خانه روم
دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم!

اما پس از بازگشت از تبعید، باز اعترافات رند شیراز در غزلهای وی متبلور میشود!

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
وای اگر از پس امروز بود فردانی

«مغ» در لغت به انسان اوستایی، و یا پیشوای آئین اوستا گفته و میگویند و «پیر مغان» به زرتشت نخستین و یا بزرگترین پیشوای آئین اوستا اطلاق میشود. حافظ در هنگامه پایانی عمر بسیار با این مسئله کشیده میشود و در غزلیات بسیاری وفاداری خود را به پیر مغان و «آئین مهر» اعلام می کند:

جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم
یعنی از اهل جهان پاک دلی بگزینم
بر دلم گرد ستمهاست خدایا مپسند
که مکدر شود آئینه «مهر آئینم»

در این ابیات صریحا رند شیراز اعتراف می کند که آئین و دین او «میترای» که همان «آئین مهر» است می باشد.

و اما اسناد میترای و مهری بودن شمس الدین محمد شیرازی و پیرو «آئین اوستا» (پیر مغان) بودن وی در لابلای غزلیات او با صراحتی ویژه بچشم میخورد:

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

چل سال پیش رفت که من لاف می زدم
کز چاکران «پیر مغان» کمترین منم

منم که گوشه میخانه خانقاه من است
دعای «پیر مغان» ورد صبحگاه من است

حافظ جناب «پیر مغان» جای دولتست
من ترک خاکبوسی این در نمی کنم

گر مدد خواستم از «پیر مغان» عیب مکن
شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود

مرید «پیر مغانم» ز من مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

و در جایی دیگر با صراحت می گوید که در خرابات مغان نور خدا میبند:

در خرابات مغان نور خدا می بینم
این عجب بین که چه نوری و کجا می بینم

هر چند آنین اوستا یکی از چهار دینی است که در قرآن برسمیت شناخته شده است و پیروان این چهار آنین در ممالک اسلامی می بایست امنیت داشته باشند، اما بخشی از فقها و روحانیون همواره در طول تاریخ انسانهای آزاده و فرهیخته بسیاری را بجرم کفر و الحاد و ارتداد بقتل رسانده اند!

حتی بزرگمردانی چون «حافظ رند شیراز» که کافذ نبوده بلکه متدین بوده است به آنین اوستا و خداشناس بوده است و خدا ترس! نیز شامل اینگونه اتهامات شده است و چون شهدا و فرهیختگان بسیار دریگری در تاریخ پرافتخار ایران، عین القضاة، سهروردی، این مقفع و در پی حکم قوه قضائیه برهبری روحانیون اسلامی بقتل رسیده اند.

شماره ۷۰۶ (سال چهاردهم) جمعه ۲۶ مهرماه ۱۳۸۱

درفش کاویانی



<http://derafsh-kavivani.com/parsi>